

آیا پیامبری در بند زمان و مکان و زبان و قومیت و فرهنگ خاصی است؟

پرسش سوم از این قرار است: آیا اگر پیامبر اسلام در زمان و مکان دیگری که در زبان و قومیت و فرهنگ و سطح دانش و تکنولوژی با جامعه حجاز عصر نبوت تفاوت اساسی می داشت (مثلاً در یونان یا ایران) می زیست و یا عمر او کوتاه تر یا بلندتر می شد آیا باز هم همین قرآن فعلی، به همین شکل و مضمون، پدید می آمد؟ و آیا احکام و الفاظ آن همین گونه بود که الان هست؟

پرسش خود فاش می گوید که به پیامبری از چه زاویه ای نگریسته شده است: این بار زمان و مکان بعثت و قومیت و فرهنگ (در برگزیده دانش و فن) «محور فعال» انگاشته شده و پیامبری «محور فعل پذیر». به سخن دیگر، پرسش ترجمان ثنویت تک محوری و فرآورده عقل توجیه گری است که به روش منطق صوری، خود را از دیدن واقعیت‌های بسیار محروم کرده و حتا اثر زمان و مکان و ... را بر پیامبری وارونه دیده است. اما توضیح بیشتر این که:

تعریف پیامبری حاصل تجربه پیامبری هاست:

۱. بنا بر رسالت پیامبری که خواندن انسان به خویشتن شناسی و آزادی، و حقوق جستن به خدا و بشارت و هشدار و انذار هستند، و باز بنا بر وظیفه پیامبری که پیشنهاد بیان آزادی برای بنای جامعه ای آزاد و رشد یاب است - یعنی هم پیش بینی تحقق جامعه آرمانی در آن جهان و هم تلاش برای بنای جامعه ای نزدیک به آن الگو در این جهان - می توان گفت پیامبری از جمله رهاوندن انسان از قید و بند زمان و مکان، و هستی را فراخای اندیشه و عمل او گرداندن، تعریف شدنی است. در فلسفه نیز، پیامبری آینده سنجی و آینده بینی است. چنانکه به دنبال هگل و دیالکتیکش که ضرورت از آغاز تا پایان را پیش بینی می کند، دوران دوران «پیامبری سکولار» شد؛ پیامبرانی همچون مارکس که جامعه آرمانی را نوید می داد؛ و ماکس وبر و در پی او، پیروان فلسفه پوزیتیویسم که پایان دوران دین باوری و دوران تنظیم رابطه ها از سوی دین و فن را پیش بینی می کردند و...

همچنین از جنک دوم جهانی بدین سو، انواع دیگری از پیامبری در غرب اندیشیده شده اند: نخست، جامعه شناسی نخله شیکاگو از پیامبری سخن به میان آورد که «خود به خویشتن تحقق می بخشد» و با خود خویشتن را ویران می سازد (۱). بانی این نظر ویلیام ایزاک توماس و پرواننده آن، روبرت مرتون بود. او پیامبری را این گونه تعریف می کند: «در آغاز، توصیف و تشریح نادرست یک وضعیت موجب پیدایش رفتار جدیدی می شود که به پیش بینی نادرست، واقعیت می بخشد». این نوع ارزیابی ها و پیش بینی های نادرست که انسانها را به خدمت واقعیت بخشیدن به آنها، در می آورند، فراوانند. بدون این که همواره آن پیش بینی تحقق پذیرد. بسا می شود که وارونه آن تحقق می یابد. برای مثال، این ارزیابی که دولت امریکا با انقلاب ایران دشمن است (ماجرای رفتن شاه به امریکا) و در کار توطئه بر ضد انقلاب به قصد بازگرداندن رژیم پهلوی است، در ایران و امریکا، رفتاری را برانگیخت که به دشمنی واقعیت بخشید و امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی رژیم گرداند.

از آن پس، فراوان پیامبری ها، همه آینده سنج و آینده بین و آینده ساز ظهور کردند. هم اکنون، رایج ترین پیامبری ها، پیامبری ای است که نسبت به پایان زندگی بر اثر آلودگی محیط زیست و یا بکار رفتن سلاح اتمی، هشدار می دهد. بدین قرار، هم بنا بر دینها و هم بنا بر فلسفه و رشته های مختلف علوم اجتماعی، پیامبری کوششی است برای رهاوندن از پابندی انسان به گذشته، چنانکه او بتواند حال و آینده و جا و موقعیت خویش را بشناسد و پندار و گفتار و کردار خود را عقلانی کند. این تعریف البته حاصل جمع تجربه پیامبران است: کار تمامی پیامبران رهاوندن انسانها از باورها و عرف و عاداتی بوده است که آنها را پایبند گذشته و نظام اجتماعی بسته نگاه و از رشد بازشان می داشته است (۲).

اما این تعریف هنوز رسا نیست. چرا که انسان هرگاه آزادی خویشتن را باز یابد و به عنوان مجموعه ای از استعدادها فعال شود، خلاقانه می کوشد زمان و مکان را خود برگزیند، زمان و مکانی که در سپهر هستی بی کران می گنجد، زمان بی آغاز و بی پایان. پیامبری فراخواندن انسانها به فعال شدن است که هر فعل آدمی گزارشگر خلاقیت آزاد او در پهنه هستی و زمان بی پایان باشد.

از این روست که پیامبری ابلاغ پیام است؛ بیان آزادی، و هشدار است؛ بدر آوردن انسانها از غفلتها، غفلت از آزادی و حقوق و کرامت خویش، غفلت از مجموعه استعدادها بی که خود انسان است. و انذار است؛ خاطر نشان کردن خطرات ماندن در غفلتها و پای بستن به گذشته و موقعیت اجتماعی بر محور قدرت، و بنا بر این توجه دادن به مهاجرت برای بیرون رفتن از سلطه طاغوت و مبارزه برای رهایی جامعه از استبداد طاغوتیان (۳).

۲. در پاسخها به پرسشهای اول و دوم در نوبتهای پیشین، دانستیم که قطع رابطه با هستی هوشمند و خلاق و ...، درجا رابطه بر قرار کردن با خدای مجازی است که قدرت است. از راه فایده، یادآور می شود که هر معینی به ضرورت پدید آمده است و رابطه انسان با متعین و حتی با نامتعینی که با عقل خود می سازد، رابطه قوا است. جز این نیز نمی تواند باشد. چرا که در هستی متعین، محدود کننده ای جز قدرت (= زور) وجود ندارد. این زور را نیز انسانها با جهت ویرانگری دادن به نیرو بوجود می آورند. از این روست که انکار خدا، درجا تصدیق قدرت جبار است. همگان را به تجربه هائی می خوانم که ساده اند و هر کس می تواند انجام دهد:

• فرض کنید که خدا نیست و هستی همین هستی مادی است. با این پیش فرض، عقل شما، دو «واقعیت» را می بیند؛ یکی خود شما و دیگری هستی مادی. این دو را هم در رابطه با یکدیگر می بیند. حال این رابطه را که عقل شما می بیند، تعریف کنید. در این وقت است که شما در می یابید سه حالت پیش وجود ندارد: یا باید تعریفی را برگزینید که به شما موقعیت تابع این هستی را می دهد، یا تعریفی را انتخاب کنید که این هستی را تابع شما می کند، و یا به تعریفی روی آورید که شما و این هستی را متقابلاً تابع و متبوع یکدیگر می گرداند. حال در این سه تعریف، تأمل کنید تا ببینید چگونه به جبر قائل شده اید و پذیرفته اید که جباریت تنظیم کننده رابطه شما با هستی مادی بگردد.

• در رابطه های خود با یکدیگر و با محیط زیست تأمل کنید: رابطه هائی که برقراریشان را با تخریب شروع می کنید و نیروئی را که می برند مشخص کنید. زمان و محیط اجتماعی و نیز مکان طبیعی آنها را نیز معین کنید. روشن است که این رابطه ها را قدرت (= زور) تنظیم می کند. حال، رابطه هائی را که برقراریشان را با تخریب شروع نمی کنید و در طول زمان، هیچگاه زور محل عمل پیدا نمی کند، مشخص کنید. مشاهده می کنید بهمان نسبت که میزان تخریب به صفر میل می کند، میزان زور بکار رفته نیز به صفر میل می کند. حال می پرسیم: میان زمان و مکان این دو نوع رابطه چه تفاوتی وجود دارد؟

در حقیقت، این تجربه را هر کس انجام دهد و به این پرسش برسد، تفاوت دو نوع رابطه، بنا بر این، دونوع کردار و تفاوت دو زمان و مکان، را در می یابد و دیگر تا بتواند از آزادی خویش غافل نمی شود. توضیح این که رابطه خالی از تخریب، رابطه خالی از زور است. در این رابطه انسان با دیگری توحید می جوید. با محیط زیست رابطه آباد کننده و آباد شونده برقرار می کند. اگر بر رابطه های نوع اول (ویرانگر) مهر گذشته می زند و در فراموش کردنشان می کوشد، رابطه های نوع دوم را، آگاه یا نا خود آگاه، همه زمانی و همه مکانی می انگارد. ویژگی عمل به حق همین است.

این ویژگی را وقتی نیک در می یابید که موضوع رابطه، علم باشد. در حقیقت، کسی که علمی را می جوید آن را قطعی و بنا بر این، جهان شمول گمان می برد. اما هرگاه توقف را بر خود جایز نشمارد و به خالی کردن علم خویش از آنچه ظن و گمان می انگارد ادامه دهد، بهمان نسبت که معرفت او به علم قطعی نزدیک تر می شود، جهان شمول تر می گردد. تجربه به او می گوید: علم قطعی، از ظن و گمان یکسره خالی (ویژگی دیگر حق) و همه مکانی و همه زمانی است. آیا رابطه خالی از زور (= حق با حق) نیاز به وجود رابطه انسان با خدا دارد؟ آیا تجربه ای که می کنید وقتی موفق است که شما از راه خدا رابطه های خود را برقرار کنید؟ آن پرسش همیشگی که امروز بسا بیشتر از گذشته، پیشروای عقل قرار می گیرد، این پرسش است. اما پاسخ آن چیست؟ پاسخ اینست:

الف) انسان تجربه گر می داند رابطه های نوع دوم (حق با حق) را نمی توان بر اصل تقابل قوا یا ثنویت برقرار کرد. برای مثال، دوستی با دیگری نیازمند آنست که شما توحید را اصل راهنما کنید و بدان، از مانعها و محدودکننده های دوستی، رهایی بجوئید.

ب) دو طرف رابطه می باید حقوقی را برای یکدیگر بشناسند که همگان می توانند از آن برخوردار باشند و رابطه را ترجمان این حقوق بدانند؛ یعنی بیان آزادی به مثابه اندیشه راهنما.

ج) رابطه همواره می باید «خالی از اکراه» بماند. بدین قرار، دو طرف نیازمند «میزان» هستند که، بدان، گفتار و کردار خویش را، بهنگام تصمیم و به وقت اجرا، بسنجند و اطمینان حاصل کنند قول و فعلشان خالی از زور (ویژگی دیگری از ویژگیهای حق) باشد: میزان عدل.

د) و نیز دو طرف رابطه دوستی می دانند که دوستی ای که محدود به حدود اوضاع و احوال، و برای جلب منفعت و دفع زیان باشد، رابطه قواست، دوستی نیست. دوستی نیاز به زمان پایدار دارد و هدفی جز رشد نمی تواند داشته باشد. زیرا این تنها هدفی است که نیاز به زور ندارد بلکه می باید زور در میان نباشد تا رشد در دوستی میسر شود.

ه) استعداد رهبری در دو طرف رابطه دوستی، می باید تبلور چهار اصل بالا، بنا بر این، مستقل و آزاد باشد. به سخن دیگر، تابع منیت من و منیت دوستم نباشد (اصل اظهار حق ولو به زیان خود و با دوست خود). استقلال و آزادی عقل آدمی، همزاد و همراه هستند. در کتاب *عقل آزاد*، وجدان دائمی عقل به استقلال و آزادی خویش و روشهایی را که هرگاه بکار برد، بگاہ خلق اندیشه، از استقلال و آزادی به کمال برخوردار می شود را تشریح کرده ام. در این جا، تنها یادآور می شوم که:

- دو تجربه مذکور، هر تجربه گری را به همان اصول راهنمای بیان آزادی باز می برد. اصولی که در خود تناقض و با یکدیگر تضاد (ویژگی دیگری از ویژگی های حق) ندارند.

- ما انسان ها هر دو نوع رابطه را برقرار می کنیم. در رابطه های قوا نیز از اصول راهنمای بیان قدرت پیروی می کنیم. اگر در آنها تأمل کنیم (به همان روش که اصول راهنمای لیبرالیسم و مارکسیسم-لنینیسم نقد شدند) هر اصل را متناقض و با یکدیگر در ناسازگاری و بسا تضاد می یابیم.

- نتیجه این که از میان رابطه های خالی از زور، یک رابطه می تواند بطور کامل از زور خالی باشد به تریبی که استعداد رهبری آدمی تمامی استقلال و آزادی خود را بدست آورد: رابطه انسان با خدا. چرا که او، هستی هوشمند و علیم و کریم و... هدایت خویش را به همگان ارزانی کرده است (ع) و هرگاه انسان بر فطرت آزاد خویش باشد و خدا را قدرت (= زور) نپندارد، رابطه با خدا یکسره از زور خالی، محبت و دوستی محض می شود و انسان مقام خلیفه الهی را باز می یابد و در بعثتی دائمی خواهد زیست و استعداد رهبری او، استقلال و آزادی خویش را به طور کامل باز می یابد.

- بدین قرار، تجربه گر و دوست او هر گاه رابطه با یکدیگر را ترجمان رابطه با خدا کنند، میان آنها این رابطه برقرار می شود: تجربه گر ↔ خدا ↔ دوست او. در این رابطه، هر دو در راست راه رشد، بسوی علم محض، کرامت محض، آزادی و استقلال محض و... رشد کنان آزاد می شوند و دوستی خویش را به کمال می رسانند.

۳. هنوز می باید در تجربه تأمل کنیم:

● رابطه های قوا، به ضرورت پایبند زمان و مکان (طبیعی و اجتماعی) خویش (گذشته و حال) هستند. زیرا شرایط زمانی و مکانی ایجادکننده چنین رابطه هایی هستند. بدیهی است برقرار کنندگان رابطه ها، هدفی دارند که باید محقق شود. بنا بر این، آینده نیز در برقرار شدن آنها نقش می یابد. البته با این تفاوت که از این نظر که برقرار کنندگان رابطه ها در پی بهتر کردن موقعیت خویش در تعادل قوا هستند، از لحاظ رابطه قوا، آینده تکرار گذشته می شود. چنانکه در جریان تاریخ، گروه بندیهای هر جامعه، در رابطه قوا، موقعیت از دست می دهند و یا موقعیت بدست می آورند اما نظام طبقاتی برجا می ماند. کسی از فقر به غنا می رسد و دیگری از غنا به فقر می افتد اما روابط قوائی که فقیر و غنی می سازند، برجا می ماند و همواره ثروت ها نزد اقلیت کوچک متمرکز و متکثر می شود و اکثریت بزرگ در بند فقر می ماند.

● رابطه های خالی از زور به رها شدن از بند زمان و مکان (طبیعی و اجتماعی) تحقق می یابد. زیرا علاوه بر این که نیروهای محرکه هر انسان نیاز به فضای باز برای فعال شدن دارند و رشد انسان حاصل این فعال شدن است، نظام اجتماعی ای که از روابط قوا پدید آمده باشد، با این گونه رابطه ها سازگاری ندارد. بنا براین، هر رابطه خالی از زوری، بعثتی با هدف باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی است.

می بینید که تجربه ما را از واقعیت بسیار مهم و تعیین کننده ای آگاه می کند:

- رابطه های قوا با تخریب بخشی از نیروهای محرکه برقرار می شوند و برقرار می مانند. از این رو، هر اندازه میزان زور موجود در رابطه های قوا بیشتر، میزان تخریب نیروهای محرکه افزون تر. در نتیجه،

- هرگاه در جامعه ای، میزان رابطه های قوا از میزان رابطه های خالی از زور بیشتر باشد، به همان میزان تخریب نیروهای محرکه بیشتر می شود. بدین تخریب، نظام اجتماعی بسته تر و تحول ناپذیر تر می شود. از ویژگی های نظام اجتماعی بسته کاهش تولید نیروهای محرکه و بنا بر این، کاهش رشد است. هرگاه رشد میل به صفر کند، جامعه در معرض انحلال قرار می گیرد. جامعه هایی که متحل شدند، گرفتار این روند شدند. امپراطوریهایی که متحل شده اند این روند را در پیش گرفتند و امپراطوری ای که در حال انحلال است (امپراطوری امریکا)، همین گونه است.

- این واقعیت که جامعه جهانی برجاست، بنفسه، گویای اینست که همچنان میزان رابطه های نوع دوم از رابطه های نوع اول بیشتر و بخشی از نیروهای محرکه در رشد بکار می افتند. هرگاه جامعه جهانی بر افزایش میزان تخریب محیط زیست و تخریب انسان و دیگر نیروهای محرکه که تنها انسان می تواند در رشد خود بکارش برد، وجدان شفاف بجوید و بر آن شود جامعه جهانی را از روابط مسلط - زیر سلطه و ناچیز کردن رشد در تخریب نیروهای محرکه با هدف افزودن بر قدرت اقتصادی و نظامی و... برهاند، جهان عصر آزادی و رشد در آزادی را به خود خواهد دید.

۴. بدین قرار، پیامبری محمد (ص) فراخواندن تمام بشریت به بعثت دائمی است. بعثتی که هر انسان و جمهور انسانها با بازیافتن فطرت خویش و با بازجستن استقلال و آزادی قوه رهبری آغاز می کنند و با رشد در آزادی و استقلال ادامه می دهند. بدین سان، پیامبری کتاب راهنمای آزادی است که هر انسانی راهنمای شرکت خویش در بعثت دائمی می کند. خاتمیت پیامبری و آغاز بعثت دائمی، با شرکت تمامی انسانهای برخوردار از حقوق ذاتی و فعال کنندگان استعدادهای خویش است. آیا کتاب دینی دیگری نیز وجود دارد که نخبه گرانی را نفی کرده باشد و به انسان هشدار داده باشد هر کس خود خویش را رهبری می کند؟ آیا کتاب دیگری نیز هست که انسان ها، همه انسان ها را به حقوق ذاتی خویش خوانده باشد و آنها را به آزاد شدن رشد کنان (ه) و صبر به خدا، به بعثت دائمی خوانده باشد؟ جهان را مسخر انسان خوانده و او را تنها موجودی نامیده باشد که امانت خداوندی را پذیرفت؟ آن روز که محمد(ص) در «شوره زار زندگی»، به تعبیر علی (ع)، به پیامبری مبعوث شد، دوران نظام قبیله ای و عشائری بود. اما آیا در جامعه امروز، هنوز جامعه ای را می توان سراغ کرد که، در آن، استعداد قوه رهبری در هر کس از استقلال و آزادی برخوردار باشد و هر فرد خود خویش را رهبری کند؟ اگر نیست، که نیست، عقلهای خود را آزاد کنیم تا پیامبر را ببینیم که پیشروای ما است و برای ما انسان ها کلام حق را می خواند(۶). خداوند به پیامبر خود فرمود: هدایت کسی دست تو نیست، اگر هم بخواهی نمی توانی کسی را هدایت کنی، هر کس خود خویش را رهبری می کند، پس برای زندگی که رشد در آزادی است بر خیز و به بعثت دائمی روی آر!

موقعیت جهانی در خور برای ابلاغ بیان آزادی:

این پرسش که اگر پیامبر نه در جامعه حجاز عصر نبوت بلکه در جوامعی چون یونان یا ایران می زیست، کتاب او تغییر می کرد، محصول یک عقل توجیه گر است: پیش فرض این عقل این است که جامعه عربستان روزگار بعثت پیامبر (ص) جامعه بدوی بوده، بوئی از تمدن نبوده و خبری از حوزه های تمدن های ایران و روم نیز نداشت. و از این رو قرآن برای تغییر مناسبات اجتماعی و بهتر کردن زندگی عرب آن روزگار، کارآئی داشت. ولی هرگاه پیامبر در یکی از دو حوزه تمدن ایران یا روم، به پیامبری مبعوث می شد، قرآن محتوایی دیگر می یافت. بدیهی است این عقل توجیه گر، از واقعیت های بسیار غافل مانده است و بر آنها پرده غفلت می کشد:

۱. بهنگام بعثت پیامبر، در حوزه تمدن ایران، زردشت (ع) پیامبر و دین زردشتی دین رسمی بود. در حوزه تمدن روم، دین مسیحی دین همگان و در اذهان مردم، عیسی (ع) بالاتر از نبوت، پسر خدا بود و کلیسا، تجسم تثلیث (پدر و پسر و روح القدس). در هر دو حوزه، دین یهود نیز پیروانی داشت و موسی (ع) پیامبر آنها بود.

۲. قرآن در سوره روم، با صراحت و دقت بی مانند سقوط هر دو امپراطوری را پیش بینی و زمان آن را نیز معین می کند. در حقیقت، بنا بر قاعده ای که در بالا توضیح داده شد، در هر دو حوزه، میزان تخریب نیروهای محرکه بر میزان بکار رفتنشان در رشد، فزونی گرفته بود. نظامهای اجتماعی بسته اجازه عبور از مرزهای طبقاتی را به کسی نمی داد. بنا بر فتوای ارسطو، نخبه ها انسان، و «عوام» و زنان، دون انسان و گاه در شمار چهارپایان بودند. دین ها در بیان های قدرت از خود بیگانه شده و توجیه گر روابط قدرتی سخت ویرانگر و فرساینده گشته بودند.

۳. پیامبران، از جامعه های زیر سلطه برانگیخته شده بودند:

- ابراهیم در سرزمین سومر، در سرزمینی برانگیخته شد که قدیمی ترین مردم سالاری ها را به خود دیده بود (۷) و در خطی قرار داشت که از شمال هند تا مدینه ممتد بود. جامعه هائی که بر این خط تشکیل شده بودند، نظام اجتماعی-سیاسی مردم سالار می داشتند. بعثت ابراهیم (ع) یعنی برای باز سازی مردم سالاری از دست رفته بر اصول راهنمای بیان آزادی بود.

- زردشت، بنا بر روایتی، در میان جامعه یهودیان تبعید شده به بابل برمی خیزد (۸) و هدف از بعثت او بازگردان آئین موسی (ع) به بیان نخستین می باشد. تولد و بعثت او در فاصله ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، یعنی زمانی است (۹) که هنوز اقوام ایرانی متحد نشده بودند و دولت ماد تشکیل نشده بود و این اقوام زیر سلطه بابل بودند. پس او هم در جامعه زیر سلطه به پیامبری برانگیخته شده است.

- بنا بر تورات و قرآن، موسی (ع) در جامعه بنی اسرائیل، زیر سلطه مصر دوران فرعون به پیامبری برگزیده شده است.

- عیسی (ع) در سرزمین فلسطین تحت سلطه امپراطوری روم به پیامبری برگزیده شد.

- محمد (ص) در «شوره زار زندگی» در مرز دو امپراطوری ایران و روم مبعوث شد.

- قرآن بر اینست که اصول راهنمای کتابهای پیامبران پیشین همان اصول راهنمای قرآن است (۱۰) و در اوستا آمده است که اصول راهنما همان ۵ اصل بوده اند. (۱۱)

۴. قرار گرفتن در مرز دو ابر قدرت زمان، آنهم «در شوره زار زندگی» به قول علی (ع)، پیامبری را بسی مشکل می کند. چرا که بیان آزادی را محک دینهای از خود بیگانه در بیان قدرت باید می کرد. هر دو ابر قدرت و ارباب دینها دشمن دین جدید و شخص پیام آور آن بودند. در برابر این شرایط چه روشی می باید برگزید؟ قرآن روشی بر اصل موازنه عدمی می آموزد که اگرچه ما ایرانیان در دوران انقلاب خویش بکار بردیم، با کمال تأسف در بنای دولت جدید بکار نبردیم. درس قرآن این است: برای مقابله با یک ابر قدرت به ابر قدرت رقیب او تکیه مکن و خود را در مدار بسته رقابت دو ابر قدرت گرفتار مگردان. و آنها را به تضادی که با یکدیگر دارند باز گذار و به ابلاغ دین فطرت بپرداز (۱۲). در خور یادآوری است که در نخستین سالهای دهه ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۵۰ شمسی) که بکار تحقیق و تدریس «اقتصاد توحیدی» بودم، به قاعده ای پی بردم که در بالا تبیین کردم. مطالعه در باره جهت تحول دو ابر قدرت آن ایام مرا به این نتیجه رساند که این دو دوران انبساط خویش را به پایان برده اند و وارد مرحله انقباض شده اند. بنا بر این، این واقعیت قابل پیش بینی شد که در سرزمین هائی که محل رویارویی این دو ابر قدرت هستند، جنبش های برای بیرون رفتن از زیر سلطه آغاز می گیرد. در بهار انقلاب، به استناد سوره روم، ورود دو ابر قدرت را به مرحله انحطاط و انحلال تشریح کردم. پی در پی هشدار دادم که در کار بنای جامعه ای آزاد و مستقل، با نظام اجتماعی بازمی باید از کشاندن پای این با آن ابر قدرت به درون کشور، خودداری کرد. افسوس که بر خلاف آموزش روشن و صریح قرآن، با گروگانگیری و جنگ و سرکوب... و قرار گرفتن در مدار بسته دو ابر قدرت - حتی پس از انحلال یکی از آن دو- استبداد در میهن ما باز سازی شد. و دین نیز در بیان استبداد فراگیر از خود بیگانه گشت. با اینهمه، پیروزی انقلاب محک درستی رهنمود قرآن گشت. و این رهنمود بس آموزنده تنها دست آورد بعثت در مرز دو ابر قدرت نبود:

از آنجا که قدرت بدون تمرکز و تکاثر نمی تواند قائمه رابطه ها در جامعه ها شود، به ضرورت، اقلیتی را بر اکثریتی حاکم می کند. از این رو، این اکثریت بزرگ است که با آزاد شدن خویش، اقلیت را نیز از بزرگی قدرت رها و آزاد می کند. بدین قرار، نه از راه اتفاق است که پیامبران، همه، در بخش زیر سلطه، برانگیخته شده اند. و نیز، این آموزه قرآن، که اراده خداوندی بر اینست که مستضعفان روی زمین وارثان و امامان بگردند. (۱۳) نیز، پیامبری به معنای پیش بینی ذهنی آینده نیست. بیان تجربه و خاطر نشان کردن این واقعیت به جامعه انسانی است که هر زمان اکثریت زیر سلطه نخواهد زیر سلطه بماند، بر می خیزد و سر نوشت خویش را در دست می گیرد. بدین سان، وقتی پیامبران پویائی رابطه سلطه گر - زیر سلطه را قطع کرده و به جای آن پویائی استقلال می گذارند، از لحاظ تحول یک جامعه، از لحاظ تحول جامعه ها و از لحاظ استقرار رابطه جامعه بر اصل موازنه عدمی، بی گمان، یکی از بزرگ ترین دست آوردهای تجربه های احیاگرانه را به نمایش می گذارند.

در جهان امروز که روابط سلطه گر - زیر سلطه، خود را در پوشش «جهانی شدن» - ولی در واقع جهانی کردن - می پوشاند و بندگان قدرت ابزار سلطه ابر قدرت در حال انحلال را با استناد به «فراگرد جهانی شدن» توجیه می کنند و یا این و آن قدرت را محور سیاستهای داخلی و خارجی می گردانند، این آموزه بس گرانقدر قرآن سخت بکار اکثریت بزرگ جامعه انسانی کنونی می آید. جامعه ای که دو میلیارد تن از آنها تنها از رهگذر گران کردن بهای مواد غذایی، دارند محکوم به تحمل گرسنگی می شوند. «جهانی شدن» کنونی کارکردش این شده است که نیروهای محرکه را که در جامعه جهانی تولید می شوند به اختیار انحصاری ماوراء ملی ها و مادرشهر آنها یعنی بخش مسلط جهان درآورد. اگر انسانهای گرسنه روز افزوند دلیلی جز تخریب بخش بزرگی از این نیروهای محرکه توسط ماوراء ملی ها و بخش مسلط و نیز نظامهای اجتماعی مسلط و زیر سلطه ندارد. بدین آموزه بود که در انقلاب ایران گل بر گلوله پیروز شد و هیچ قدرت خارجی مجال حضور و دخالت نجست.

و هنوز، پیامبری که در «شوره زار زندگی» برخاست، دست آوردهای فراوان دیگری دارد که همچنان بکار انسانهای امروز و فرداها می آیند:

تجربه بنای حال و آینده را جانشین پیشگویی کردن آینده:

۱. اینکه در لغت، پیامبری به معنای پیش بینی آینده آمده است نشان می دهد که در اندیشه آدمی پیامبری با آینده در پیوند است. با وجود این، پیامبران توحید کارشان پیش بینی آینده نبود، بلکه تغییر اصل راهنمای عقلهای انسانها و عقل جمعی آنها، از ثنویت به توحید و بدان، رابطه های انسانها را به خدا متوجه کردن و بدین گونه آنها را به رابطه های خالی از زور تبدیل کردن، و بدین گونه، باز و تحول پذیر کردن نظامهای اجتماعی و برخوردار کردن جامعه از روابط صلح آمیز بر اصول استقلال و آزادی بود. تفاوت بنیادین این پیامبری با دو نوع دیگر پیامبری (=پیامبری به معنای پیشگویی+پیامبران سکولار) روشن است:

• پیامبری که کارش در پیش بینی آینده خلاصه می شد و می شود و خواهد شد، تقدیرگرا است و تدبیر را بر تقدیر مقدم و بر آن حاکم می داند. این نوع پیامبری هم اکنون نیز وجود دارد: آن دسته باورهای دینی جبرگرا که عمل انسان را در رستگاری او بی اثر می شناسند و یا موکول به وساطت مقامی دینی می انگارند، از این نوع پیامبری پیروی می کنند.

● پیامبران « سکولار » (۱۴) که به خصوص در قرن بیستم میلادی پیدا شدند و این و آن آینده را به عنوان «جامعه آرمانی» پیشگونی کرده اند و تحول جامعه ها را در سمت و سوی آن جامعه جبری خواندند، گرچه پیامبرانی اراده گرا شدند اما اراده انسانها را محکوم به جبر تحول گرداندند و بدان، در همسویی با تحول جبری نقش دادند: اصل تقدم و حاکمیت تقدیر بر تدبیر.

بدین قرار، پیامبری محمد (ص) در «شوره زار زندگی» که، در آن، انسانها یکسره تسلیم تقدیر بودند و بتها نمادهای سلطه بی چون تقدیر قدرت بر تدبیر انسان بودند، عدالت را بمتابیه تقدم تدبیر بر تقدیر، میزان گرداند و به انسانهایی که به تقدیر خود ساخته، خویشتن را ناتوانی محض می انگاشتند، هشدار و انداز داد و آموخت که: تا تغییر تکنی تغییر نمی دهی (۱۵).

هر گاه حاصل دو رهنمود، یکی از قرآن و دیگری از مارکسیسم که «تا تغییر ندهی تغییر نمی کنی» است، را به یکدیگر بسنجیم، تفاوت این دو نوع پیامبری را نیک در می یابیم:

رهنمود قرآن با رهائی از جبر قدرت و کاستن از میزان زور در رابطه همراه است. با استقلال و آزادی عقلمای فردی و جمعی همراه است. از راه خشونت زدائی است که انسانها خود و بدان رابطه های اجتماعی و بدان نظام اجتماعی را تغییر می دهند. اما رهنمود دومی قهر را مامای تاریخ می کند و به یک طبقه خاص اجتماعی، طبقه کارگر، مأموریت می دهد حکم تقدیر تحول اجتماعی را به اجرا بگذارد. آنها که منطق صوری را روش می کنند و معجزه چنین تجربه بزرگی در «شوره زار زندگی» را دلیل بر نقصان در پیامبری محمد (ص) می انگارند، چرا دو تجربه، در دو تاریخ که ۱۴ قرن میانشان فاصله است، یکی جامعه عربستان و دیگری جامعه روسی، را با یکدیگر مقایسه نمی کنند؟ البته مقایسه واقعی و نه مقایسه صوری. و نیز غرب پرستها و عاشقان غرب، چرا تجربه سرمایه داری لیبرال که انسان را برده تقدیر سرمایه سالاری گردانده و نیز میزان تخریب نیروهای محرکه ای را که بار آورده با تجربه جامعه ای مقایسه نمی کنند که از اجتماعی انچنانی که بود، به جامعه ای بدل شد که «امرشان شوری پیشان» گشت (۱۶). مقایسه آن تجربه را با تجربه کلیسا پیش از جنبش نوزایش و عصر روشنگری نخواهیم چرا که در آن دوران تفتیش عقاید، تسلط تقدیر بر تدبیر نزدیک به مطلق بود.

۲. پیامبری، در زمانه ما، در حالی جهانیان را به بیان آزادی می خواند، که:

۱/۲ در مقیاس جهان، اندیشه های راهنمای رایج، انسانها را یکسره برده تقدیر قدرت گردانده اند. در چنین جامعه جهانی، خاستگاه پیامبر، جامعه ایست که ساختنهای اجتماعی در آن سست هستند به گونه ای که نه توان تخریب تمامی نیروهای محرکه را دارند و نه می توانند این نیروها را در سازندگی و رشد فعال کنند. این نیروها، اندیشه راهنمایی را می طلبند که، بدان، با تغییر رابطه از نوع اول (رابطه های قوا) به نوع دوم (رابطه های خالی از زور)، ساختنهای جامعه را دیگرگون سازند. اگر امروز نیز، سخن از آن به میان است که اندیشه راهنمایی برای جهان امروز می تواند در کشوری چون ایران بیابد، هم بلحاظ موقعیت جهانی ایران است و هم بخاطر اینست که انقلاب ایران مسلم کرد نیروهای محرکه این جامعه، وقتی بیان آزادی به آنها سمت و سو می دهد، می توانند ساختنهای جامعه را دیگرگون سازند و نظام اجتماعی را باز و تحول پذیر بگردانند.

۲/۲ ادامه حیات یک جامعه نیز بستگی قطعی پیدا کند به تغییر رابطه های نوع اول به رابطه های نوع دوم تا آنجا که جامعه بدین واقعیت وجدان جمعی پیدا کند. تأمل در تحولات جامعه ها از انقلاب ایران بدین سو، بر اهل خرد معلوم می کند که در جامعه های تحول جسته، هم ادامه حیات ملی نیازمند تغییر رابطه های نوع اول به رابطه های نوع دوم بوده است و هم به این واقعیت، وجدان جمعی بوجود آمده است.

۳/۲ پیامبری بمتابیه ابلاغ اندیشه راهنمای جدید، می باید واجد ویژگیهای زیر باشد:

● پیامها بیانی باشند برای آزادی، با سامانه ای از اصول راهنما و ویژگیها و روشها و هدف که هیچ یک هم مسکوت نمانده باشند، به شرحی که در پاسخ به پرسش اول داده شد.

● زبان پیام می باید شفاف و سراسر باشد. چنان روشن و سراسر باشد که قابلیت درآمدن به زبان دیگر را، بی آنکه شفافیت و سراسرستی را از دست دهد، داشته باشد.

● در همان حال که هویت هر انسان و هر جمع انسانی را تصدیق می کند (۱۷)، اصول راهنما و روشهای رهائی از رابطه سلطه گر - زیر سلطه را پیشنهاد و زندگی جامعه های انسانی را در استقلال و آزادی و برخورداری از حق صلح، میسر گرداند.

● در «شوره زار زندگی» دختران را زنده بگور می کردند اما در حوزه های فرهنگی دو ابر قدرت ایران و روم، در یک جا، زن به ارث برده می شد و در همه جا، در پیروی از آرای ارسطو، دون انسان و فاقد روح خدائی و لشکر شیطان و... بود (۱۸). و روشن بود و همچنان روشن است که رشد پذیر شدن هر جامعه در گرو منزلت جویی زن و یکسانی او با مرد در خلقت و حقوق انسانی است. این شد که بر اثر پیامبری محمد (ص)، زن کوثر و صاحب فضلا گشت (۱۹).

● اختلاف نظر و باور در سطح یک جامعه و در روابط جامعه ها با یکدیگر را حق شناسد و تجاوز به این حق را بهیچ رو اجازه ندهد (۲۰)

● بنابراین، در همان حال دفاع در برابر متجاوز را حق هر کس و هر جامعه می شناسد، جنگ تعرضی را مجاز نشمارد و عملی شیطانی شناسد (۲۱)

● از راه فایده تکرار، یادآور می شود که بیان آزادی می باید حقوق انسان و حقوق هر جامعه را در برداشته باشد و اصول راهنما و روشهای لازم برای تنظیم رابطه ها بر میزان این حقوق را در اختیار بنهد.

۴. همانطور که هر انسانی که بخواهد مستقل و آزاد زندگی کند، یعنی توانایی بر قرار کردن رابطه دوستی با دیگری را - به روشی که توضیح داده شد - داشته باشد، نیازمند آنست که در مدار بسته مادی ← مادی زندانی نشود و نیاز به مدار باز مادی ← معنوی دارد (چنانکه حتی ایدئولوژیهایی که بر اصالت ماده بنا شده اند نیز خود را مبشر معنویت جدید می خوانند)، به همین نسبت جامعه ها نیز نیازمند مدارهای باز مادی ← معنوی هستند. هم بخاطر جهت دادن به نیروهای محرکه در رشد و هم برای شرکت در اداره جامعه جهانی بر میزان داد و وداد. نیک که بنگری، می بینی پیامبری پیشنهاد بیان راهنمایی برای رها شدن از زندان مدار بسته مادی ← مادی است. بنا بر تاریخ، زمانهای بعثت پیامبران، زمانهای اسارت انسانها در این مدار بسته بوده است. در حقیقت، روابط سلطه - زیر سلطه میان اقلیت کوچکی از انسانها و اکثریت بزرگی از آنها، بدون آنکه ذهنیت ها و رابطه ها، همه، بیاتر این مدار بسته باشند، اصلاً برقرار شدنی نیست.

از این روست که اگر در جامعه ای حتی یک گروه کوچک وجود داشته باشد با مدار باز مادی ← معنوی و این گروه، در ضد فرهنگ زور، با اکثریت در نیامیزد و آن اکثریت را به فطرت آزاد خویش بخواند، آن جامعه اگر به خود نیاید، از میان می رود و اگر به خود آید (۲۲) تغییر می کند و مدار بسته را باز می گرداند و خود و هر عضو، در استقلال و آزادی رشد می کند: نشانند توحید به جای تضاد، بمتابیه اصل راهنما در تنظیم رابطه انسان با خود و انسانها با یکدیگر همین است.

۵. پیام آزادی ای که پیامبر ابلاغ می کند، در بردارنده اصول رابطه فرد و جامعه نیز می باشد. به ترتیبی که:

۱/۵ تقدم و تسلط جامعه بر فرد و وارونه آن، یعنی تقدم فرد بر جامعه، که هر دو، طی قرون، موضوع دو بیان قدرت بوده اند، را جای رابطه ای بسپارد که میان دو موجود بدون بار زور برقرار می شود. جامعه ای بنا شود که، در آن، فرد و جامعه بر اصل «ولایت جمهور مردم» بر وفق دوستی و داد، در جریان رشد، همسویی جویند. جامعه برخورداری همگان از امکانات رشد در آزادی را میسر کند و مسابقه در دانش و دادگری و تقوی را میسر گرداند و فرد ها در رشد یکدیگر شرکت جویند (۲۳).

۲/۵ بر فرض که نزدیک به تمام اعضای جامعه در بند روابط قوا و در حکم دولت استبدادبان باشند، بیان آزادی باید روش زندگی در آزادی را برای حتی یک تن که در جهنم استبداد است، ممکن گرداند (۲۴).

این دو کار، در جامعه عرب آن روز شدنی شدند. در جامعه های امروز، گرچه مشکل تر اما بازهم شدنی هستند. هر کس بر آن شود موازنه عدمی را اصل راهنما کند و بیان آزادی را اندیشه راهنما بگرداند، به تجربه خواهد دید که چنین کاری شدنی است و آتش روابط قوا بر او نیز سرد می شود.

۳/۵. یکبار دیگر یادآور شوم که حتی اگر یک تن زندگی در آزادی را برگزیند و با استبدادبان در زورمداری شریک نگردد، به میزانی که بیان حق می شود و استواری نشان می دهد، وجدان همگانی را بر می انگیزد و تحول را میسر می سازد. از ابراهیم (ع) تا محمد (ص)، تجربه پیروز پیامبران، آزمونهای موفق این آموزه هستند. از آن پس تا امروز، نیز، هر نوبت، که میان نماد استقلال و آزادی و جامعه چنین رابطه ای برقرار شده است، جامعه تغییر کرده و نظام اجتماعی خویش را تغییر داده و پیشگام تغییر در مقیاس جهان گشته است.

۶. بدین قرار، پیام آزادی اعلان آزادی انسانها از نخبه گرایی است (۲۵) که از عوامل از خود بیگانه شدن تمامی دینها از بیان آزادی به بیان قدرت بوده اند. انسانهایی که در نگاه زورمداران در عداد حیوانها بشمار می آیند و بدین باور که سرنوشت آنها اطاعت از ارباب قدرت است، «جهان تا جهان را جای زور» گردانده اند و خود به آتش بیداد سوخته اند، می باید آزاد شوند تا وارثان و امامان جهان بگردند. قرآن، نخستین و تنها کتابی است که انسان را از بندهای نژادی و ملی و قومی و جنسی و... می رهد و مخاطب خدا، همانا انسان را، خلیفه خدا در روی زمین می گرداند و میان او و خدا، حایل شدن پیامبر را نیز روا نمی بیند. این آموزه در جامعه های امروز که «نخبه ها» دم از ولایت مطلقه می زنند، بیش از همه، به انسانها کمک می کند به کار مستقل و آزاد کردن خود آیند.

۷. و از آنجا که قدرت، بنا بر نیازهای روز به روز، نیازمند احکام ضد و نقیض می شود، به ترتیبی که در تشریح بیان آزادی گذشت، در بعدهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و در رابطه انسان با محیط زیست، پیامبری تعیین احکام ثابت (اصول راهنما) و احکام متغیر است. در این جا، یادآور می شود که از خود بیگانه کردن بیان آزادی در بیان قدرت، تنها با نگاه داشتن کلمه و تغییر معنی آن به انجام نمی رسد. پرده فراموشی کشیدن بر اصول راهنما در هر یک از قلمروها نیرنگی است که بدان می توان بیان آزادی را در بیان قدرت از خود بیگانه کرد. برای مثال، نزدیک به تمام اصول راهنمای قضاوت که در قرآن ردیف شده اند یا به دست فراموشی سپرده شده اند و یا بلا اجرا هستند. در عوض، بر عناوین جرائم مقرر در قرآن، تا بخواهی افزوده اند. در جای خود به این امر واقع، باز می پردازم.

و اینک می پرسیم: فرض کنیم در جهان امروز، بناست چنین پیامبری ای رخ دهد. آن جامعه ای که، در آن، این پیامبری می تواند موفق شود و تجربه موفقش می تواند بکار جهانیان بیاید، کدام است؟ در سالهای پیش از انقلاب، پاسخ این جانب به این پرسش این بود که جامعه ایرانی چنین جامعه ایست. به رغم کودتای ملاتاریا و بلا و مصیبت های گوناگون که بر ایران فرود آمده است هنوز بر این نظر هستم، و با این امید، همه روز می کوشم.

Robert K. Merton, Social Theory and Social Structure, The Free Press, New York 1968 - ۱

مرتون در قسمت اول کتاب به جامعه شناسی نظری می پردازد و در قسمت دوم آن، ساخت اجتماعی و فرهنگی را مطالعه می کند و نظر خویش را در باره پیامبری که خود به خویشتن تحقق می بخشد و یا خود خویشتن را ویران می سازد، را بسط می دهد. فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی، هانری برگسون نیز، در کتاب *Les Deux sources de la morale et de la religion*، جامعه ها را در جامعه های باز و بسته و دین ها را به پویا و ایستا، از یکدیگر تمیز می دهد. از دید او، دین پویا دینی است که بشریت را به یک چشم می نگرد و رهنمودهایش جهان شمول هستند.

۲ - در لغت، پیامبری آینده بینی و آینده سنجی معنی می دهد. و تعریفی که بر آن بیشتر اهل نظر موافقت پیش بینی آینده و پیشهاد آینده است. نگاه کنید به *Encyclopedia Universalisme* ذیل کلمه *Prophétisme* و نیز فصل دوم کتاب *اصول راهنمای اسلام*

۳ - قرآن، سوره های نساء، آیه های ۸۹ و ۹۷ و ۱۰۰ و انفال، آیه های ۷۲ و ۷۴ و ۷۵ و توبه، آیه ۲۰ و...

۴ - قرآن، سوره انسان، آیه ۳

۵ - قرآن، سوره های جن، آیه ۱۴ و غافر، ۲۹

۶ - قرآن، سوره قصص، آیه ۵۶

۷ - در باره تمدن سومر و مردم سالاری آن، کتابهای بسیار، در پی هم انتشار یافته است. کتابی که موجب آشنائی این جانب با مردم سالاری سومر شد این کتاب است: *civilization premiere grande civilization* اثر Sumer, première grande civilization انتشارات Famot در ژنو، ۱۹۷۷. شهر اور، زادگاه ابراهیم در سومر بود (صفحه های ۱۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۹۰ کتاب) و کتاب عمده به دموکراسی سومر و به روابط دین و دولت و چگونگی پایان پذیرفتن دموکراسی سومر بر اثر حمله نظامی از بیرون می پردازد.

۸ - نگاه کنید به بخش اول، فصل اول، جلد اول *Le Zend - Avesta* ترجمه استاد کولژ دو فرانس، جیمس دارمستتر James Darmesteter، پاریس ۱۹۶۰، Librairie d'Amerique et d'Orient

۹ - نگاه کنید به پیش گفتار، صفحات یازده تا هجده جلد اول کتاب *اوستا*، کهن ترین سرودهای ایرانیان، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، انتشار مروارید، ۱۳۷۷.

۱۰ - قرآن، سوره شوری آیه ۱۳

۱۱ - اوستا کهن ترین سرودهای ایرانیان، صفحات سی و نه و چهل پیشگفتار و یادآوری در آغاز دفتر یکم گاهان.

۱۲ - قرآن، سوره های روم، آیه های ۱ تا آیه ۴۴ و قرآن سوره توبه، آیه های ۱۰۷ تا ۱۱۰

۱۳ - قرآن، سوره قصص، آیه ۵

۱۴ - *Encyclopedia Universalisme* ذیل کلمه *Prophétisme* و آنها که بخواهند از آراء در باره دیالکتیک آگاه شوند، می توانند به کتاب *تضاد و توحید* نوشته ابوالحسن بنی صدر مراجعه کنند.

۱۵ - قرآن، سوره رعد، آیه ۱۱.

۱۶ - قرآن، سوره شوری، آیه ۲۸

۱۷ - قرآن، سوره حجرات، آیه ۱۳

۱۸ - به کتاب *سیاست اثر ارسطو* مراجعه کنید. و برای آگاهی از نظرها و باورها در باره زن، نگاه کنید به *زن و زنشویی* از ابوالحسن بنی صدر

۱۹ - قرآن، سوره کوثر. در باره فضل های زن نگاه کنید به *زن و زنشویی*، چاپ دوم، از صفحه ۱۶۲ تا ۲۱۰ کتاب.

۲۰ - کتاب *انسان، حق، قضاوت و حقوق انسان* از ابوالحسن بنی صدر، حق اختلاف صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ و قرآن، سوره کافرون.

۲۱ - کتاب، *حق، قضاوت و حقوق انسان*، حق صلح، صفحه های ۱۴۳ تا ۱۴۵ و نقد ابوالحسن بنی صدر بر کتاب *جنگ و جهاد در قرآن* نوشته مصباح یزدی که آنالین در دسترس است.

۲۲ - قرآن، سوره های اعراف، ۹۶ تا ۱۴۱ و اسراء، آیه ۱۶ و انبیاء، آیه های ۶ تا ۱۵ و شعراء، آیه ۲۰۸ و حج، آیه های ۴۲ تا ۴۹.

۲۳ - قرآن فراوان به تعاون ها در نیکی و تقوی و مسابقه ها در دانش و دادگری و رشد خواننده است و آیه ها در این باره پر شمار هستند. در باره مسابقه و تعاون در کسب دانش و رشد، خواننده می تواند به فصل چهارم اصول راهنمای اسلام نیز رجوع کند.

۲۴ - تجربه های پیامبران، همه تجربه های انسانهایی هستند که دورانی از زندگی را در آتشی زیسته اند که قدرتمندان برافروخته و آنان را در آن افکنده بودند تا بسوزند. اما آتش بر ابراهیم (س) سرد شد و دوران سه ساله بعثت محمد (ص) برای او و آنها که با او هم باور شده بودند، دورانی شد که آنها به یمن اصل راهنما کردن موازنه عدمی، در استقلال و آزادی و رشد زیستند.

۲۵ - قرآن، سوره عبس که روشی را می آموزد که امروز بسا بیشتر از گذشته بکار می آید.